

نامه‌های

من و

برادرانم

در جنگ خمینی

نویسنده: عفت نیستانی



انتشارات سورمه مهر (وابسته به حوزه هنری)	
	وزارت فرهنگ و امور اسلامی
	نام هائی من و برادر من در جنگ تحمیلی
انتشارات سورمه مهر	
موضوع: جنگ تحمیلی	
چاپ: ستاد عالی و دبیرخانه عالی، ویژه پردازی اندیشه - چاپ اندیشه چاپ اول: ۱۳۹۰ شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه شابک: ۹۸۷-۶۰۰-۷۵-۳۷۷-۰ قیمت: ۷۰۰ تومان (این کتاب به مناسبت روز کتاب و کتابخوانی از طرف سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران به عنوان کتاب هدیه توزیع می‌گردد)	
سرشناسه: الهی فرد، مهدی عنوان و نام پدیدآور: نامه‌های من و برادر من در جنگ تحمیلی: حسن عفت نبستانی مشخصات نشر: تهران: شرکت انتشارات سورمه مهر، ۱۳۹۰. مشخصات ظاهری: ۱۶۲ ص. ISBN: 978-600-175-377-0 وضعیت فهرست نویسی: فیا موضوع: خراسان شمالی -- نامه‌ها -- جنگ تحمیلی. شناسه افزوده: سازمان تبلیغات اسلامی استان خراسان شمالی. حوزه هنری شناسه افزوده: شرکت انتشارات سورمه مهر رده بندی کنگره: ۱۴۹۰/م۲/DSR1197 رده بندی دیویی: ۶۷۸/-۴۴۵ شماره کتابشناسی ملی: ۲۳۶۸۵۹۷	

نشانی: تهران، خیابان حافظ، خیابان رشته پلاک ۲۳
 صندوق پستی: ۱۱۴۴-۱۵۸۱۵ تلفن: ۶۶۴۷۷۰۰۱
 تلفن مرکز بخش: (پنج خط) ۶۶۴۶۰۹۹۳ فکس: ۶۶۴۶۹۹۵۱
 www.irilcap.com

درآمد	۹	نامه شماره ۱۷:	۸۷
نامه شماره ۱:	۱۵	نامه شماره ۱۸:	۹۳
نامه شماره ۲:	۱۹	نامه شماره ۱۹: نامه من به برادرم	۹۷
نامه شماره ۳:	۲۳	نامه شماره ۲۰:	۱۰۱
نامه شماره ۴:	۲۹	نامه شماره ۲۱:	۱۰۵
نامه شماره ۵:	۳۵	نامه شماره ۲۲: نامه من به برادرم	۱۱۱
نامه شماره ۶:	۴۱	نامه شماره ۲۳:	۱۱۷
نامه شماره ۷:	۴۵	نامه شماره ۲۴: نامه من به برادرم	۱۲۱
نامه شماره ۸:	۴۹	نامه شماره ۲۵:	۱۲۷
نامه شماره ۹:	۵۳	نامه شماره ۲۶:	۱۳۱
نامه شماره ۱۰:	۵۷	نامه شماره ۲۷:	۱۳۵
نامه شماره ۱۱: نامه من به برادرم	۶۱	نامه شماره ۲۸:	۱۳۹
نامه شماره ۱۲:	۶۵	نامه شماره ۲۹:	۱۴۳
نامه شماره ۱۳:	۶۹	نامه شماره ۳۰:	۱۴۷
نامه شماره ۱۴:	۷۳	نامه شماره ۳۱:	۱۵۱
نامه شماره ۱۵:	۷۹	نامه شماره ۳۲:	۱۵۵
نامه شماره ۱۶: نامه من به برادرم	۸۳	نامه شماره ۳۳: نامه من به برادرم	۱۵۹

سلام بر تمام سربان اسلام
روزها پشت سر هم می گذرند و هر روز و هر شب خبر تازه‌ای
از جبهه‌های جنگ می شنویم به دست آوردن پیروزی‌های جدید.
از دست دادن یاران وفادار، همه و همه می آیند و می گذرند و ما گاه
خوش حال و گاه غمگین می شویم، اما در این میان کسی است که هیچ
اندوهی در دل راه نمی دهد. او برادر و سرباز میهن من است که استوار
و نستوه مبارزه می کند و از هیچ چیز نمی ترسد. تا قلب دشمن پیش
می رود و صلابت خویش را به دنیا نشان می دهد.

درآمد

خوانندگان گرامی، کتابی که پیش رو دارید، دست‌نوشته‌های من و برادرم در زمان حضور او در جبهه‌های نبرد است که مانند هزاران هزار جوان ایرانی و سرباز میهن اسلامی، خدمت سربازی‌اش را در جبهه جنگ گذراند. حضور عاشقانه چنین جوانانی، نه تنها به کشور ما روح استقلال و آزاده‌خواهی دمید و میهن عزیز ما را از دسپوت و تاراج مصون ساخت. روزهایی که فرزندان، عیو، میهن اسلامی ما در جبهه حاضر شدند، پُر بود از اشتیاق و مصطفی، اما نیز بود از عشق و اندوه بدایی و همه‌و همه را فرزندان این میهن به‌دوش کشیدند و در این من و شما و هر کس که دلش در آتش عشق میهن می‌سوخت، هم‌راز کردند. از آن روزهای تلخ و سیرین چندی می‌گذشت زمانی که در مرور آن روزها، گاه خودم را به‌دست رؤیا و خیالات گذشته می‌سپردم و در میان آن همه احساس و درد و اشتیاق پرواز می‌کردم. البته من دیگر آن جوان هفده یا هجده‌ساله نبودم که بتوانم به‌راحتی خود را با تصورات و یادآوری خاطرات گذشته راضی کنم؛ با این حال، در سرتوب و تنهایی خود سری به نامه‌های قدیمی می‌زدم؛ نامه‌های برادر و نامه‌های خودم.

یکی یکی آن نامه‌هایی را مطالعه می‌کردم که برادرم توانسته بود به من تحویل بدهد. ناگهان جرقه‌ای به ذهنم خورد: همه مطالب و گفته‌های مستند آن زمان را به نسل جوان امروزی منتقل کنم.

پس در پی آن شدم که نمایشگاهی از نامه‌های آن زمان در مدرسه تشکیل دهم. دانش‌آموزان آمدند، نامه‌ها را خواندند و بعضی‌ها هم بی‌پروا و بی‌احساس از کنار آن‌ها آرام گذاشتند؛ بدون اینکه بتوانند آن زمانه فرزندان این ملت را درک کنند. به اندیشه فرو رفتم و با خود گفتم: «بهتر است آن‌ها را با خط تحریری چایی بنویسم. هم بدین وسیله آن‌ها را حفظ خواهیم کرد و هم اینکه شاید اشتیاق مطالعه آثار آن زمان را در نسل جدید پدید آورده باشیم.» با توکل بر خدا کار را شروع کردم. بسیاری از نامه‌های برادرم تاریخ نداشت و در ترتیب نامه‌ها دچار مشکل شدم؛ اما با استعانت از خدا، به شکلی که ملاحظه می‌فرمایید، مطالب را مرتب کردم. همیشه با خود می‌اندیشم: خدایا، این انقلاب با ما چه کرد؟ ما را چه شد که با این بینش و آگاهی پرورش یافتیم؟ چرا ما مانند جوانان امروزی نبودیم که به دنبال مسائلی از جنس دیگر پرویم. دغدغه‌های ما شد جنگ، استقلال، آزادی، شهادت و اسامی و افتخارات. تفاوت‌ها نیاز به بررسی فراوان دارد. از اندیشمندان عزیز کشورم می‌خواهم در این زمینه کار کنند و راز این همه از خودگذشتگی و عشق و ایثار را دریابند و در تعلیم و تربیت نسل‌های بعد از انقلاب به کار گیرند. زیرا جوان آن روز، مثل جوان امروز، دارای همین تمایلات و خواسته‌ها بود. موقعیت افتادن به دام فساد نیز از امروز واضح‌تر و راحت‌تر بود. چه شد که جوان آن روزی، بیزار از این گرایش‌ها، رفتارهای دینی را در پیش گرفت، میهن را انتخاب کرد و پدیده دیگری شد؟ به راستی انقلاب درونی آن نسل، از انقلاب بیرونی کاری‌تر و عمیق‌تر بود.

خواننده گرامی. اگر جوان نسل امروزی هستی، تمام خواسته‌ها و تمایلاتت را ارج می‌نهم و تو را به آشیانه کوچک افکار خود و برادرم در آن زمان دعوت می‌کنم. امیدوارم که تو را با جوان آن موقع آشنا سازم. در آن روزگار، جوانی هفده‌ساله بودم و برادرم نوزده‌ساله. از لحاظ عاطفی بسیار به هم نزدیک و وابسته بودیم. حفظ این نامه‌ها را مدیون مادر مرحومم هستم که اجازه نداد هیچ نامه‌ای را دور بریزم یا بی‌توجه از کنار آن‌ها بگذرم. مادرم. روح بزرگ تو را تحسین می‌کنم و از تمام وجود به دیگر دانش تو احترام می‌گذارم. باشد که با انتشار این کتاب، روح تو را شاد کنم.

عفت نیستانی

قبل از حضور در جبهه

برادرم، خدمت سربازی‌اش را در بیرجند شروع کرد و دوره چندماهه تعلیماتش را در آنجا گذراند. آن روزها مسیر بیرجند به جنورد، با اتوبوس، دوازده ساعته طی می‌شد. این چندماه از تعلیمات به هر صورتی که بود، سپری شد. روزها ساکت بود و بدون هیجان. فقط دوری او بود که برایم سخت بود زیرا از نظر سنی به هم نزدیک بودیم و از لحظه‌ای که چشم باز کرده بودم، او هم بازی و همدم لحظه‌هایم بود. نام او همنام پدر بزرگم بود. پدرم او را بسیار دوست داشت. گویا جلوه رفتار و چهره پدرش را در او می‌دیدم. تقریباً تمامی اعضای خانواده، او را بیش از دیگران دوست داشتند؛ چراکه شوخ طبع و بامزه بود. من نیز عاشق و شیفته رفتار و گفتار او بودم.

اما این باهم بودن‌ها دیری نپایید. انقلاب اسلامی ما از راه رسید. اعلامیه‌ها و نوشتارهای امام به صورت مجرمانه به خانه ما هم وارد می‌شد و ترس از پدر که نکند متوجه سر و سر این اعلامیه‌ها شود، همیشه همراه ما بود. پدرم می‌ترسید که او به دست سفاکان رژیم گرفتار شود؛ پس نمی‌گذاشت فعالیت‌های خودمان را آشکار کنیم.

روزنامه‌های آن روز درباره قیام‌های مردمی شهرها و تعداد شهدا کم و بیش چیزهایی می‌نوشتند... تا آنکه امام آمد. از اینکه عطر شکوفه‌های پیروزی در باغ کشورمان پیچید، در پوست خود نمی‌گنجیدیم. سرمست و سرفراز افکار و فعالیت‌های خودمان بودیم. مسائل فرهنگی نیز شکل گرفت و قرار شد که انقلاب فرهنگی در دانشگاه‌ها صورت گیرد؛